

## معنی‌شناسی تاریخی واژه «کفر» از کاربست جاهلی تا تضمین نحوی در قرآن

ناصر قره‌خانی\*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

علی‌باقر طاهری‌نیا

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

عبدالحسین فقهی

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(از ص ۲۰۹ تا ۲۲۸)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۳۰

### چکیده

واژه کفر یکی از واژه‌های اساسی و پرکاربرد در قرآن کریم است. بررسی تحول این واژه از دوره جاهلی تا متن قرآن کریم، تحت عنوان معنی‌شناسی تاریخی (در زمانی) با بهره‌گیری از منابع و کتب لغت قدیم کمک می‌کند تا درک عمیق و درستی از گستره مفاهیم این واژه و مشتقات آن بدست‌آید. برآیند و حاصل این تحقیق در پاسخ به این سؤال است که چگونه بر اساس قاعده تغییر و توسیع معنایی، مفهوم اولیه این واژه تحول و گسترش یافته و معانی مختلف بر آن مترتب گشته است؟ علاوه بر این، بر اساس تضمین نحوی، قدرت این واژه محوری در تأثیر گذاری برای افزودن حرف جر بر واژگانی مثل جحد، ظلم، کذب و شرک و افزایش تقویت معنای انکار در آنها چگونه است؟ لذا بر اساس روش تحلیلی توصیفی نحوه تحول و توسیع معنی واژه کفر در اشکال مختلف در متن قرآن کریم بدست می‌آید و ثابت می‌شود که براساس تضمین، علاوه بر افزوده شدن حرف جر به افعال فوق، معنای انکار به آنها اضافه شده و یا تقویت می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** قرآن، کفر، دوره جاهلی، توسیع معنایی، تضمین، تغییر معنایی.

## ۱. مقدمه

معنی‌شناسی یکی از شاخه‌های علم زبان‌شناسی است. در تعریف آن برخی گفته‌اند که «مطالعه علمی معنی را معنی‌شناسی می‌گویند» (صفوی، ۱۳۸۳: ۲۱). معنی‌شناسی شاخه‌های متعددی دارد؛ از جمله: «۱- معنی‌شناسی تاریخی ۲- معنی‌شناسی ساختگرا ۳- معنی‌شناسی زایشی‌گرا ۴- معنی‌شناسی نوساختگرا ۵- معنی‌شناسی شناختی» (گیررتس، ۱۳۹۳: ۱۰ و ۱۱).

محوریت تحقیق ما بررسی تحول معنایی واژه «کفر»، از دوره جاهلی تا متن قرآن کریم است؛ از این‌رو روش ما در این مقاله معنی‌شناسی تاریخی (فقه اللغوی) است. «از مباحث مهم این روش، تغییر معنایی است که می‌توان آن را از جهت نوآوری‌های مفهوم شناختی، واژه‌های از پیش موجودی دانست که در معنایی تازه به کار می‌روند» (گیررتس، ۱۳۹۳: ۸۰). «تغییر معنایی مثل واژه «السُّفْرَة» است که اصل آن طعام مسافر بوده اما مجازاً تغییر یافته و بر چیزی اطلاق می‌گردد که طعام بر روی آن گذاشته می‌شود» (عمران، ۱۳۹۱: ۸۲).

توسیع (تعمیم) معنایی نیز یکی از انواع تغییرات در معنی‌شناسی تاریخی است که طی آن دایره معنایی یک کلمه گسترش می‌یابد؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را در بافت‌های جدیدی به کار برد. «در توسیع معنایی، دامنه شمول معنایی یک کلمه نسبت به معنای اولیه افزایش می‌یابد» (نغزگوی کهن، ۱۳۹۳: ۱۴۷)؛ مثل «کلمه «عَرَبَة» که صرفاً محدود به چرخ می‌شد که با دست یا اسب به حرکت درمی‌آمد و سپس معنای آن گسترش پیدا کرد و بر اتومبیل نیز اطلاق شد» (عمران، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

در این بحث، نحوه تغییر و توسیع معنایی واژه کفر نسبت به مفهوم اولیه‌اش که همان پوشش است، مورد بررسی قرار می‌گیرد و معانی آن در دوره نزول و در قبایل و اقوام مرتبط با منطقه و فضای آن دوره بدست می‌آید؛ بنابراین هدف غایی این مقاله آن است تا به روش تحلیلی-توصیفی، با بررسی در زمانی واژه کفر از جهت تغییر و توسیع معنی، نحوه تأثیرگذاری آن را بر واژه‌های دیگر تحلیل کند.

شاید بتوان از پایان‌نامه حسن خودروان با عنوان «بررسی معناشناختی کفر در قرآن کریم» به عنوان مهم‌ترین پایان‌نامه در این زمینه یادکرد. با این توضیح که پایان‌نامه مذکور بیشتر رویکرد معرفتی دارد تا ژرف‌نگری در تحول و توسیع معنایی. مقاله آذرنوش با عنوان «بررسی زبان‌شناختی واژه قرآنی کفر» (۱۳۹۱) نیز مهم‌ترین مقاله در

این زمینه است. این مقاله در دو بخش به بررسی واژه کفر در زبان‌های سامی و برخی کتاب‌های لغت و متن قرآن مبادرت نموده و نتیجه گرفته است که معنی اصلی کفر همان پوشش است که در متن قرآن به دو معنی ناسپاسی و انکار مقام ربوبی تغییر یافته و سپس به بررسی برداشت مترجمان قرآن از واژه کفر مربوط به برخی از آیات در ترجمه‌های مختلف اشاره کرده است؛ اما تفاوت مقاله حاضر با مقاله فوق: الف- رویکرد غالب در این مقاله، معنی‌شناسی در زمانی (تاریخی) است و با دقت نظر و بررسی بیش از بیست دیوان و منبع معتبر مربوط به اشعار دوره جاهلی از جمله دیوان‌های اُعی، إمرؤالقیس، تأبط شرا، زهیر بن ابی سلمی، سلامة بن جندل، سموأل بن عادیاء، عامر بن طفیل، عدی بن زید، عروة بن الورد، عنتره بن شداد، مهلهل، نابغه ذبیانی و عمرو بن کلثوم، مثالهایی را در این باب ذکر کرده‌ایم که اگر چه اندک است؛ اما به لحاظ تاریخی ارزش فراوانی دارد. این نکته را نیز باید افزود که لغت‌نامه‌هایی مثل کتاب العین، لسان العرب، تهذیب اللغة و جمهرة اللغة به لحاظ اینکه در بردارنده بسیاری از اشعار دوره جاهلی هستند، به سان گنجینه‌هایی بی‌بدیل، منابعی بس معتبر از جهت بررسی سابقه واژگان در دوره جاهلی محسوب می‌شوند که ما نیز از آنها غافل نشده‌ایم؛ ب- در این تحقیق معانی مختلفی که از طریق هم نشینی و یا سیاق بر واژه کفر عارض می‌شود مورد توجه قرار گرفته است؛ ج- یکی از مباحث بسیار مهم مطرح در این مقاله، تأثیر گذاری واژه کفر به عنوان یک واژه زنده و غالب، بر دیگر واژه‌ها بر اساس قاعده تضمین (نحوی) است و جزء مباحث جدید می‌باشد. مقاله دیگر با نام «حوزه معنایی واژه کفر در قرآن» است که مهدی شهیدی در سال ۱۳۸۴ش در مجله «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» شماره چهارم منتشر کرده است. آنچنان که از عنوان مقاله پیداست، محتوای آن با محوریت نظریه حوزه‌های معنایی است که با مقاله حاضر تفاوت دارد.

## ۲. سیر تاریخی واژه «کفر»

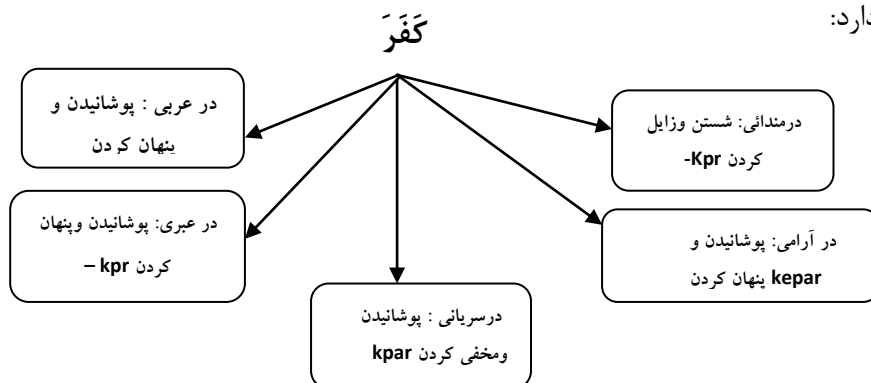
فراگیری واژه کفر چنان است که به عنوان یک واژه دینی همه صفات متعلق به خصایص نکوهیده، به نوعی با آن ارتباط دارند. تلاش ما در این تحقیق بر آن است تا به اختصار اصل این واژه را در دوره پیش از اسلام، در زبان‌های سامی، اشعار جاهلی و فرهنگ‌های لغت قدیم مورد بررسی قرار دهیم و پس از آن به بررسی مشتقات و مفاهیم برآمده از این واژه در قرآن کریم بپردازیم

## ۲-۱. واژه کفر در زبان‌های سامی

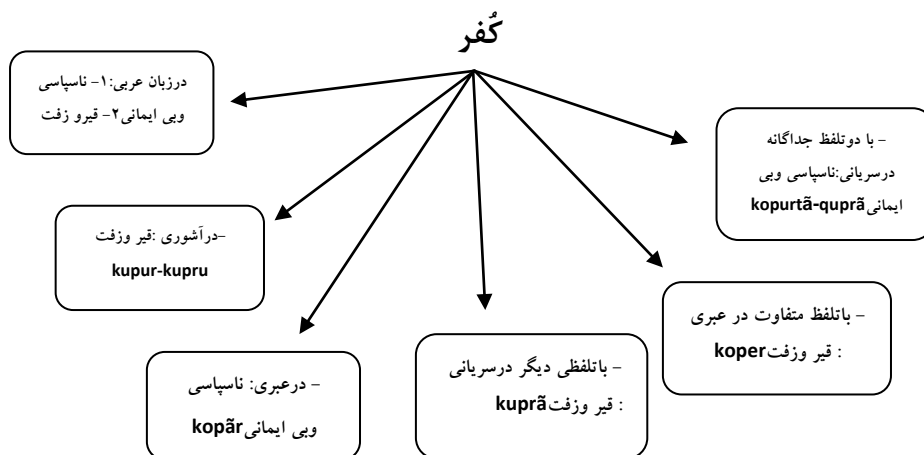
آرتور جفری، از محققان زبان‌های سامی می‌نویسد: «اصل این واژه عربی است؛ اما به عنوان یک اصطلاح دینی خاص از استعمالات خارجی تأثیر پذیرفته است. معنای اصلی کَفَرَ پوشیدن و پنهان کردن است و در سریانی با واژه ܩܦܪ (kpar) مطابقت دارد و یکی از مشتقات این مفهوم در قرآن در آیه «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» (حدید: ۲۰)، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرومی‌برد، به کار رفته است. به معنای کشاورزان و بزرگان؛ یعنی کسانی که دانه‌ها و تخم‌ها را می‌پوشانند، اما صیغه «كَفَرَ» با صورت عبری ܩܦܪ (kpr) تطبیق می‌کند و به معنای پوشانیدن در مفهوم کفار دادن است. در این مفهوم با حرف اضافه «عن» به کار می‌رود و سیوطی در *الاتقان* و *المتوکل* می‌گوید که بعضی از مراجع قدیم صورت «كَفَرَ عَنْ» را مأخوذ از عبری یا نبطی می‌دانستند. کاربرد متداول‌تر این واژه با حرف جر «ب» است و در این صورت مفهوم آن انکار وجود خدا یا انکار احسان او است. این کاربرد با «ب» از ویژگی‌های زبان سریانی است» (جفری، ۱۳۷۲: ۳۶۰ و ۳۶۱).

در کتاب فرهنگ تطبیقی زبان عربی با زبان‌های سامی و ایرانی، صورت‌های مختلف کَفَرَ (ماضی ثلاثی) و کُفِرَ (مصدر) همراه با معانی گوناگون، ذکر شده است که در دو نمودار مطرح می‌گردد. این نمودارها مربوط به زبان‌های آرامی (aramic)، مندائی (mandaic)، عبری (hebrew)، سریانی (syriac)، پالمیری (palmyren)، نبطی (nabatean) و آشوری (assyrian) است (مشکور، ۱۳۵۷: ۷۶۸ و ۷۶۹):

نمودار ۱. در این نمودار مفهوم اولیه «كَفَرَ» در زبانهای آرامی، مندائی، سریانی، عبری و عربی نشان داده شده است؛ به گونه‌ای که معنای پوشش در تمامی آنها وجود دارد:



نمودار ۲. در این نمودار اگرچه معنی قیر و زفت و ناسپاسی و بی‌ایمانی وجود دارد؛ اما معنی بی‌ایمانی عربی مربوط به دوره بعد از اسلام است:



(همان: ۷۶۸ و ۷۶۹)

## ۲-۲. واژه کفر در اشعار جاهلی

کاربرد این واژه در اشعار جاهلی شاید کمتر از ده مورد باشد که اکثر این ابیات در کتب لغت قدیم وجود دارد. البته همین تعداد اندک در جای خود ارزش فراوان دارد؛ بیتی از الْمُتَّقِبُ الْعَبْدِي (وفات: ۳۶ ق.هـ):

وَجَزَاهُ اللَّهُ إِنْ عَبْدٌ كَفَرَ      فِجْرَاهُ اللَّهُ مِنْ ذِي نِعْمَةٍ

(الْمُتَّقِبُ الْعَبْدِي، ۱۳۹۱: ۷۸)

«خدا او را از جانب صاحب نعمت پاداش دهد. هرچند که بنده و عبد (ممکن است) ناسپاسی کند». در اینجا کُفْر به معنی ناسپاسی به کار رفته است. مثال دیگر از بشربن أبي خازم (وفات: ۳۲ ق.هـ):

فِجَالٌ كَأَنَّ نَصْعًا حَمِيرِيًّا      إِذَا كَفَرَ الْعُبَارُ بِهِ يُلُوحُ

(بشربن أبي خازم، ۱۹۹۷: ۷۰)

«در تیرگی آسمان این مرکب تاخت و تاز می‌کرد و جلوه می‌نمود؛ چنان‌که گویی پوستین سفید حمیری است و با آنکه گرد و غبار رویش را پوشانیده، همچنان جلوه‌نمایی می‌کند». در اینجا کُفْر با حرف جر «ب»، در معنی پوشانیدن به کار رفته است. بیت دیگر از عدی بن زید عبادی (وفات: ۳۵ ق.هـ) است:

وَأَذْكَرِ التُّعْمَى الَّتِي لَمْ أَنْسَهَا      لَكَ فِي السَّعْيِ إِذَا الْعَبْدُ كَفَرَ

(عدی بن زید، ۱۳۸۵: ۶۱)

این بیت را عدی بن زید خطاب به فرمانروایی به نام نعمان بن منذر گفته است. وی به امر نعمان به حبس افتاده بود؛ با این وصف نعمان را یاری کرد تا ثروت و قدرت خود را بازیابد. معنی بیت چنین است: «ای نعمان! حتی اگر بنده و عبدی ناسپاسی کند، تو دارایی و ثروتی که برایت با تلاش فراهم کردیم، به یاد داشته باش و من آن را فراموش نمی‌کنم» (الاصفهان، بی‌تا، ۱۰۵/۲ و ۱۰۶) در اینجا کفر به معنی ناسپاسی است. بیت دیگر از متلمس ضبعی (وفات: ۵۸۰ م):

فَأَلْقَيْتُهَا فِي الشَّيِّ مِنْ جَنْبِ كَافِرٍ      كَذَلِكَ أَقْنُو كُلَّ قَطٍّ مُضَلَّلٍ

(الاصفهان، بی‌تا: ۲۳۱/۲۴)

متلمس از شعرای دوره جاهلی نامه مهرشده فرمانروای حیره را که خطاب به امیر بحرین نوشته و در آن تقاضای قتل متلمس را نموده بود، به فردی داد تا بخواند. شاعر چون از محتوای نامه آگاه شد چنین گفت: «و من آن نامه را در زمین فرو رفته‌ای در کنار نهر فرات افکندم. آری من این‌گونه هر نامه‌ای را که محتوای گمراه‌کننده داشته باشد نگه می‌دارم (به دورمی‌افکنم)». شاهد واژه «کافر» است که در اینجا به معنی نهر فرات است. این واقعه به «صحیفه متلمس» مشهور شده است (همان: ۲۳۱-۲۳۳). بیت دیگر از ثعلبه المازنی (تاریخ وفات: نامعلوم) است:

فَتَذَكَّرَا اِتِّقَالاً رَثِيلاً بَعْدَمَا      أَلْقَيْتُ دُكَاءَ يَمِينِهَا فِي كَافِرٍ

(الفراهیدی، ۱۴۰۹: ۴۰۰/۵)

این بیت به جهت معانی متفاوت کافر در کتب لغت، مفاهیم گوناگونی پیدا کرده است؛ از جمله معنی دریا (نهر) در تهذیب اللغة اثر أزهري: «بعد از آنکه خورشید (کم کم) در دل دریا فرونشست، آن دو (شترمرغ نر و ماده) توشه (تخم‌های) خویش را به یاد آوردند». اینجا کافر به معنی دریا و نهر است (الأزهري، ۱۴۲۱: ۱۱۲/۱۰). ابن دُرید این واژه را به معنی شب از حیث پوشاندن گرفته (۱۹۸۸: ۷۸۷/۲). راغب اصفهانی هم این واژه را به معنی پوشش ابر آورده است (۱۴۱۲: ۷۱۷). با این توضیحات می‌توان مفاهیم برآمده از کافر را در بیت فوق چنین در نظر گرفت: ۱- دریا(نهر) ۲- شب ۳- پوشش ابر. بیت دیگر از عامر بن طفیل است (تاریخ وفات: نامعلوم):

ولا تَكْفُرُوا فِي النِّائِبَاتِ بِلَاءِنَا      اذا عَصَيْتُمْ خَطْبُ يَاحِدِي الشَّدَائِدِ  
(۱۴۱۴: ۳۸)

«آن هنگام که حوادث روزگار به شما آسیب زد، هرگز توانمندی ما را در مصیبت‌ها و سختی‌ها انکار نکنید».

بیتی دیگر از عنتره بن شداد (وفات ۶۰۸ م):

بُئِتُ عَمراً غَيْرَ شَاكِرٍ نِعْمِي      وَالْكَفْرُ مَحْبِثَةٌ لِنَفْسِ الْمُعْجَمِ  
(۱۹۹۷: ۶۶)

«به من خبر رسیده است که عمرو قدردان نیکی‌های من نیست، در حالی که ناسپاسی صفت ردیله‌ای است که بخشنده را از نیکی بازمی‌دارد». با عنایت به تقابل واژگانی بین شاکر و کفر، معنی ناسپاسی برای کفر در اینجا بهتر است. دو بیت زیر را نابغه در پاسخ به یزید بن سنان گفته که به عیب‌جویی از او و طایفه‌اش پرداخته و کفر در این شعر به معنی ناسپاسی به کار رفته است:

أَحْرَزْتَ نَفْسَكَ لِلْفِرَارِ وَصَابِرُوا      عِنْدَ الْحِفَاظِ فَمَا حَمِيَتْ حَمِيماً  
فَكَفَرْتَ نِعْمَتَهَا الَّتِي أَوْلَاكَ كَهَا      زَيْدُ بْنُ عَوْفٍ فَارِساً مَعْلُوماً  
(۱۴۲۲: ۱۲۹)

«ای یزید! در جنگ، تو قصد فرار داشتی و در حالی که بنی‌عوف از حریم و ناموس دفاع کردند، تو حمیت و غیرتی از خود به خرج ندادی؛ از این‌رو تو حق نعمتی را که زید بن عوف به عنوان شهسواری برجسته بر گردن تو داشت، به جا نیاوردی و ناسپاسی کردی». نتیجه‌ای که از بررسی این ابیات و مفاهیم مربوط به واژه کفر و مشتقات آن در اشعار دوره جاهلی به دست می‌آید آن است که اگر چه مفاهیمی مثل ناسپاسی، نهر، دریا، شب و ابر، بر آنها مترتب است؛ اما مفهوم محوری و اصلی همان پوشش است؛ ولی معنی بی‌ایمانی در آن ملاحظه نمی‌شود.

به‌روشنی پیداست که واژگان و ابیات مرتبط با کفر در دوره جاهلی چنان تنوع و تعددی ندارد، حال آنکه با ظهور اسلام و نزول قرآن کریم این واژه در صورت‌های مختلف با تنوع معانی، کاربرد بیشتری پیدا کرده است.

## ۲-۳. واژه کفر در کتاب‌های لغت

قدیمی‌ترین اثر در این مورد کتاب *العین* خلیل بن احمد فراهیدی (وفات: ۱۷۵ هـ ق)

است. از ویژگی‌های این کتاب آوردن شاهد از شعر و نثر و آیات قرآنی و روایات نبوی<sup>(ص)</sup> و واژگان آن عصر است.

### ۲-۳-۱. کتاب العین از خلیل بن احمد فراهیدی

در این کتاب، «کَفَر» به صورت‌های مختلف معنی شده است، از جمله: الف- نقیض ایمان؛ مثلاً درباره اهل بلاد کفرگفته می‌شود: قد کَفَرُوا یعنی منکر خدا شدند و ایمان نیاوردند.

ب: نقیض شکر؛ مثال: كَفَرَ النعمة، یعنی شکر و سپاس نعمت را به جای نیاورد. فراهیدی برای کفر چهار معنی لحاظ کرده است:

۱- کُفْر به معنای جَحْد که با معرفت قلبی است. در قرآن چنین آمده است: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا» (نحل: ۱۴)؛ یعنی با آنکه در دل (به معجزه الهی) یقین داشتند، از روی ستم انکارش کردند.

۲- کُفْر به معنای عناد و ستیزه‌جویی: یعنی آنکه قلباً آگاهی وجود دارد، اما زبانی راه ستیزه و عناد دنبال می‌شود.

۳- کُفْر به معنای نفاق، یعنی ایمان آوردن به زبان و انکار به قلب.

۴- کُفْر به معنای انکار که هم قلبی و هم زبانی است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۵۶/۵).

«تکفیر» یکی از واژگان برآمده از کفر است که معانی آن در کتاب العین چنین آمده است: الف: اشاره کردن با سر (تعظیم فرد ذمی)؛ ب: تاج‌گذاری فرمانروا. مشتق دیگر، واژه «کافر» است که معانی آن این‌گونه آمده است: ۱- شب، ۲- دریا، ۳- پوشاننده خورشید، ۴- هر چیز پوشاننده، ۵- به زمینی که در دور دست است و احتمال سکونت در آن نیست و اگر ساکنانی داشته باشد، به آنها «اهل الکفور» گویند؛ ۶- در زبان عامیانه به زمین هموار و گسترده نیز «کافر» اطلاق می‌شود؛ ۷- جامه‌ای که روی زره پوشانیده می‌شود و به آن «کافرالترع» گویند (از اصل کَفَرَ يَكْفِرُ) و ۸- نهر بزرگ (همان: ۳۵۶-۳۵۷)؛ چنان‌که در شعر متلمس ضبعی آمده بود.

- الكُفْر (به فتح کاف): عصای کوچک، چوب‌دستی

- الكفارة: آنچه که باعث پوشانیده شدن گناه (نقض سوگند) می‌شود (همان: ۳۵۸)

### ۲-۳-۲. جمهرة اللغة اثر ابن ذرید (وفات: ۳۲۱ هـ ق)

ابن ذرید اصل این واژه را پوشانیدن و نیز متضاد واژه «اسلام» معنی کرده است، اما



تسمیه کافر از آن روست که گویا چیزی روی قلب را پوشانیده است. واژه «تکفّر» در کتاب العین نیامده، ولی در جمهرة اللغة کاربردهای آن چنین است:  
- تکفّر الرجل بثوبه: مرد خود را با جامه‌اش پوشانید؛ - تکفّر فی السلاح: زره بر خود پوشید؛ - تکفّر البعیر بحباله: شتر در دام ریسمان گرفتار شد.  
- الکفّر: این اسم را مردم شام برای روستایی به کار می‌برند که عربی نیست، ابن درید آن را سریانی می‌داند (ابن ذرید، ۱۹۸۸: ۷۸/۲).

### ۳-۳-۳. مفردات راغب اصفهانی (وفات: ۴۲۵ هـ.ق)

وی اصل معنای کُفر را پوشانیدن دانسته است. شب را نیز به سبب پوشانیدن، کافر گفته‌اند؛ کُفر النعمة و کُفران النعمة به معنی پوشانیدن نعمت یا ترک شکر و سپاس آن است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۴). از دیدگاه وی کاربرد کافر به طور مطلق برای انکارکننده، چه منکر وحدانیت خدا یا منکر نبوت رسول<sup>(ص)</sup> یا شریعت الهی و یا هر سه، متعارف است.

- کُفور: بسیار ناسپاس، مثال: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفُورٌ» (زخرف: ۱۵): انسان بسیار ناسپاس و کفرش آشکار است.

- کَفَّار: بسیار ناسپاس، مبالغه‌اش بیشتر از کُفور است؛ مثال: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره: ۱۷۶): خداوند هیچ فرد بسیار ناسپاس و گناه کار را دوست نمی‌دارد.

واژه «کَفَّار» نیز بیشتر کاربردش از جهت مخالفت با ایمان است. «کَفَّرَهُ» نیز صورت دیگر جمع کافر است که از نظر راغب بیشتر برای کفران نعمت کاربرد دارد: «أَوْلَيْكَ هَمَّ الْكُفْرَةَ الْفَجْرَةَ» (عبس: ۴۲): آنها همان کافران بدکار و فاسق‌اند (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۵).  
راغب به‌طور مشروح به واژه کَفَّرَ پرداخته و مفاهیم برآمده از آن را چنین آورده است:

۱- كَفَّرَ فُلَانٌ بِالشَّيْطَانِ: یعنی فلانی به سبب شیطان کافر شد یا شیطان را انکار کرد. ۲- کاربرد مطلق كَفَّرَ فُلَانٌ، یعنی اینکه او از جهت اعتقادی کافر شد؛ البته اگر کسی اظهار کفر کند، اما در دل به آن اعتقادی نداشته باشد، باز از همین تعبیر استفاده می‌شود؛ مثل آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ بَعْدَ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۹): «کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند، به جز آنان که (تحت فشار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است». این آیه درباره عمار یاسر نازل

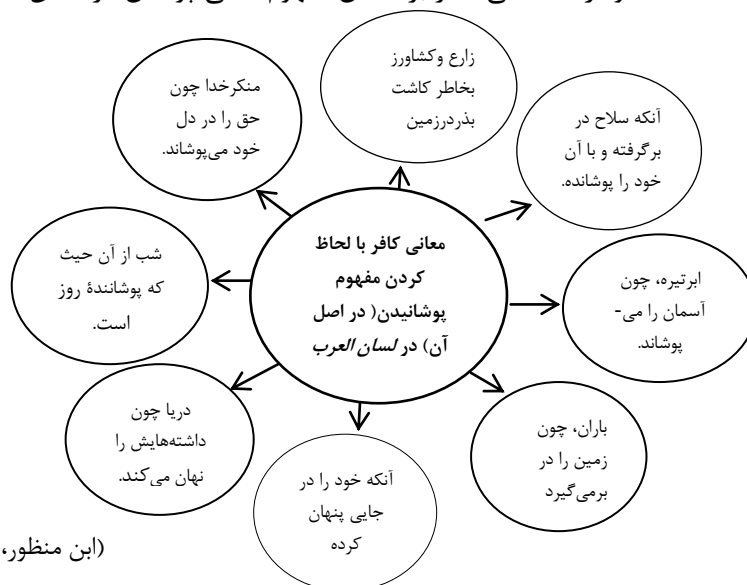
شده است، آنگاه که بر اثر اجبار مشرکان اظهار کفر کرد. ۳- اظهار مخالفت؛ مثال: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» (بقره: ۲۵۶)؛ یعنی هر کس که با طاغوت مخالفت کند و به خداوند ایمان بیاورد. ۴- برای اظهار بیزاری و تبری نیز از همین واژه استفاده شده است؛ مثال: «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ» (عنکبوت: ۲۵)؛ یعنی کافران در روز قیامت از یکدیگر بیزاری می‌جویند؛ (زیرا هر کدام می‌گویند که دیگری ما را کافر ساخت). «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (ابراهیم: ۲۲): «سخن شیطان به دوزخیان است که می‌گوید: از اینکه پیش از این، مرا شریک خدا قرار داده‌اید، از شما بیزارم».

- کفار: چیزی است که گناه را می‌پوشاند؛ مثل کفاره سوگند: «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ لِمَا كُنْتُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» (مائده: ۸۹)؛ این کفاره قسم شماس است آن هنگامی که قسم یاد کردید.  
- تکفیر: پوشانیدن: «تُكْفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (نساء: ۳۱)؛ یعنی گناهان شما را می‌پوشانیم (می‌زداییم) (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۶).

### ۲-۳-۴. لسان العرب اثر ابن منظور (وفات: ۷۱۱ هـ ق)

ابن منظور اصل معنای کُفر را پوشانیدن دانسته و بر این اساس مفاهیم دیگر بر آن مترتب است. وی با شرح مفصل واژه کافر معانی مختلفی برای آن آورده است که به صورت نمودار نشان داده‌ایم:

نمودار ۳. معانی کافر بر اساس مفهوم اصلی پوشش در لسان العرب



(ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۴۶/۵)

### ۳. تحلیل مباحث

از مجموع مباحث می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

الف- اگر بپذیریم که این واژه، عربی اصیل بوده و در عین حال مستقل از زبان‌های دیگر است، در این صورت تغییری که برای آن از دوره جاهلی تا متن قرآن و ادبیات دینی حاصل شده این است که معنی پوشش دیگر به چشم نمی‌خورد و دو معنی جدید برای آن پدید آمده است: یکی انکار (خدا و شریعت و پیامبر<sup>(ص)</sup>) و دوم ناسپاسی و ناشکری که اصل هر دو یکی است و معنای رد و انکار می‌دهد.

ب- واژه کَفَرَ (ثلاثی مجرد) بدون اشتقاق و بدون حرف جر، مفهوم پوشانیدن را داشته، اما در تبادل زبان‌های سامی متداول آن روز، از کاربرد دینی برخوردار گشته و در سریانی با حرف جر «ب» بکار رفته که معنی بی‌ایمانی، انکار خدا و نفی احسان خالق بر آن مترتب شده است. شاید بتوان گفت که همین قالب در تبادل واژگانی در قرآن کریم و ادبیات دینی ورود پیدا کرده است.

ج- از مباحث قبل برمی‌آید که صورت اشتقاقی کَفَرَ (با تشدید فاء) در زبان عربی در دوره جاهلی به کار نمی‌رفته؛ اما در زبان عبری، آرامی و نبطی، با تلفظی نزدیک به معنی پوشانیدن گناه و کفاره آن به کار می‌رفته و در متن قرآن کریم نیز مفهوم پوشاندن و محوکردن گناه را پیدا نموده است.

د- واژه کافر در زبان‌های سریانی، عبری و مندائی به مفهوم ناسپاس و بی‌ایمان به کار رفته است؛ اما چنین مفهومی در دوره جاهلی برای کافر مشاهده نمی‌شود، بلکه مفاهیم دیگری از قبیل ابر، تیرگی شب و نهر برای آن وجود داشته است. از این رو می‌توان گفت که بر اساس گفته «اسعد النادری» تأثیر اسلام موجب شد تا واژه‌ای مثل کافر با مفهوم جدید منکر خدا و بی‌ایمان در میان عرب‌ها پدید آید (اسعد النادری، ۲۰۰۴: ۱۴۵).

با توضیحی که داده شد، می‌توان تحول صرفی و تغییر و توسیع معنایی واژه «کَفَرَ» را در کاربردهای قرآنی به موارد زیر تقسیم کرد:

### ۳-۱. صورت فعلی

الف- هنگامی که «کَفَرَ» در ساختار قرآنی قرار می‌گیرد، ضمن تغییر معنی بر اساس اشتقاق، موقعیت، بافت و سیاق، توسیع معنایی پیدا می‌کند؛ از جمله:

- ۱- انکار خدا: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ بَعْدَ إِيمَانِهِ» (نحل: ۱۰۹): هر کس بعد از ایمان، به خدا کفر بورزد (خدا را منکر شود) (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۶).
  - ۲- مخالفت: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» (بقره: ۲۵۶): پس هر کسی که با طاغوت مخالفت ورزد و به خدا ایمان بیاورد (همان).
  - ۳- بی‌زاری و تبری جستن: «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ» (عنکبوت: ۲۵): روز قیامت برخی از کافران از برخی دیگر بی‌زاری می‌جویند (همان).
  - ۴- ناسپاسی به نعمت الهی: «لَنْ شُكِرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم: ۷): اگر سپاس (نعمت‌های مرا) به جای آورید، شما را می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌تردید مجازاتم شدید خواهد بود (الطریحی، ۱۳۷۵: ۳/۴۷۵-۴۷۶).
  - ۵- ترک امر الهی: «أَفْتُمُونَنَّا بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره: ۸۵): آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و بخش دیگر را فرومی‌گذارید؟ (همان)
  - ۶- انکار آیات الهی: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لُهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» (آل عمران: ۴): کسانی که آیات الهی را منکر می‌شوند، برایشان عذابی شدید وجود دارد.
- ب- دومین فعلی که در زمره مشتقات کَفَرَ با تغییر صرفی و معنایی کاربرد قرآنی یافته «كَفَرَ-يُكْفِرُ» (تفعیل) است که مفهوم آن در ساختار قرآنی، پوشانیدن و محو کردن گناه است؛ مثال: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ» (طلاق: ۵): «هر کس تقوای خدا پیشه کند، خداوند گناهانش را می‌زداید». در فرهنگ‌های لغت نیز به همین معنی اشاره شده است؛ چنان‌که ابن منظور معنی «تکفیر الخطیئة» را محو کردن و پوشانیدن گناهان می‌داند (۱۴۱۴: ۵/۱۴۹).
- در قرآن این واژه به معنی کافر خواندن کسی به کار نرفته است؛ اما بعدها به معنی کافر خواندن کسی در میان مسلمان‌ها رواج می‌یابد و در مباحث کلامی و فقهی، جزء واژگان پر کاربرد محسوب می‌گردد؛ لذا می‌توان گفت که از این جهت در مقوله توسیع معنایی قرار می‌گیرد.

### ۲-۳. صورت‌های اسمی

با تحول صرفی، صورت‌های اسمی کَفَرَ در قرآن از این قرار است:

- الف- کافر (اسم فاعل): این اسم در قرآن کریم مفاهیم گوناگونی پیدا کرده است:
- ۱- منکر خدا و مشرک: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ لِرَبِّهِ

ظهِيراً» (فرقان: ۵۵): (مشرکان) به جای خدا بت‌هایی را می‌پرستند که برایشان سود یا زبانی ندارد و کافر پشت به فرمان خدا می‌کند.

۲- ناسپاس و منکر نعمت الهی: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (نحل: ۸۳): نعمت‌های خدا را می‌شناسند سپس انکار می‌کنند و اکثر ایشان ناسپاس‌اند.

۳- آن کس که به خدا و حق دروغ می‌بندد: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (عنکبوت: ۶۸): و چه کسی است ستمکارتر از آن که برخداوند دروغ بزند (و بگوید خدا بت‌ها را شریک و مقرب و شفیع خود قرار داده) یا حق را چون بدو رسد (مانند نبوت پیامبر و کتاب او) تکذیب نماید؟! آیا دوزخ جایگاه کافران نیست؟

با عنایت به سیاق آیه و واژگان همنشینی چون «افتری علی الله و کذب بالحق» روشن می‌شود که معنی کافر به این دو بر می‌گردد.

۴- اهل کتاب و مشرکان: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۳): نباید اهل ایمان، کافران را به جای مؤمنان به عنوان دوست انتخاب کنند. علامه طباطبایی در خصوص این آیه می‌نویسد: مراد از کافران در این آیات اعم از اهل کتاب و مشرکان است (۱۴۱۷: ۱۵۱/۳).

۵- کشاورز (از آن حیث که دانه را در دل زمین می‌پوشاند): «كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» (حدید: ۲۰)؛ مثل بارانی که روییدن گیاهش برزگران را به شگفتی افکند. البته کفار در اینجا جمع کافر است. اضافه می‌نماید که صورت دیگر جمع کافر، کفرة است (عبس: ۴۲).

۶- «کافرة» (اسم فاعل مؤنث) در وصف گروه مشرکان مکّه (به همراه یهودیان مدینه) است که به جهت وصف بودن و مطابقت با «فئة»، به صورت مفرد مؤنث آمده است و منظور گروه مشرک و یا اهل کتابی است که رسالت رسول اکرم (ص) را نپذیرفته‌اند: «فَفَتْةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ» (آل عمران: ۱۳)؛ گروهی در راه خدا می‌جنگند و گروهی دیگر کافرند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۳۴۹/۳).

۷- «الکوافر» (جمع کافرة)، زنان کافری که رسالت پیامبر (ص) را نپذیرفته‌اند (اعم از مشرکان یا یهودیان یا نصاری و یا مجوس): «لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ» (ممتحنه: ۱۰)؛ یعنی متعهد به پیمان خود درباره زنان کافر نباشید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴۱/۱۹).

ب- کفور: در آیات متعدد از جمله در سوره‌ها و آیات هود: ۱۱، اسراء: ۲۷ و زخرف:

۱۵ به کار رفته و به نظر می‌آید بیشتر برای مبالغه در ناسپاسی معنی می‌شود (الراغب الاصفهانی، ۱۳۷۴: ۴۴ و ۴۵). «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳)؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا بسیار ناسپاس!

ج- کَفَّارٌ: مبالغه برای کفر در آن بیشتر است. بسیار ناسپاس (ابراهیم: ۳۴) و (زمر: ۳) «يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره: ۲۷۶)؛ خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد.

د- كَفَّارَةٌ: چیزی است که گناه را می‌پوشاند (مائده: ۸۹) (الراغب الاصفهانی، ۱۳۷۴: ۵۰/۴) «السِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ» (مائده: ۴۵)؛ دندان در برابر دندان است (و قصاص می‌شوند) و زخم‌ها نیز قصاص دارند، و کسی که به قصاص شدن تن دردهد، برایش کفاره (آن گناه) است، و هر که از قصاص کردن درگذرد برایش کفاره (گناهان او) است.

ه- صورت مصدری الكُفْرُ: به معنی انکار خدا و یا رسالت پیامبر<sup>(ص)</sup> و یا قرآن. در آیات متعددی از جمله آل عمران آیات ۵۲ و ۱۷۷ آمده است. «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي وَعَنْكُمْ وَ لَا يُرِضِي لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» (زمر: ۷)؛ اگر کفر بورزید، بی‌تردید خداوند از شما بی‌نیاز است و (به او ضرری نمی‌زنید، لکن از روی رحمت) کفر را بر بندگانش نمی‌پسندد.

و- کُفْرَانٌ: صورت مصدری کَفَرَ که در قرآن کریم به معنی ناسپاسی و نادیده گرفتن و پوشیده نگه‌داشتن به کار رفته است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» (انبیاء: ۹۴)؛ و هر کس چیزی از اعمال شایسته بجا آورد، در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش او ناسپاسی نخواهد شد.

ز- کافور: به معنی شکوفه نخل خرما (البستان، ۱۳۷۵: ۷۱۶) یا گیاهی است خوشبو که شباهت به بوی خوش شکوفه خرما دارد. البته کاربرد تشبیهاتی مثل زنجبیل و کافور در قرآن برای نوشیدنی‌ها برای عطر و خنکی و گاهی گرم بودن آن‌هاست (الراغب الاصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۲۲/۴). در تمامی فرهنگ‌های لغت این واژه ذیل کَفَرَ آمده است، اما از جهت پیوند با مفهوم اصلی کفر شاید به جهت پوششی است که در بطن واژه وجود دارد؛ زیرا شکوفه دانه را می‌پوشاند. این واژه تنها در یک آیه به کار رفته است: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (انسان: ۵)؛ به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.

با یک نگاه اجمالی به این واژه‌ها درمی‌یابیم که صورتهای مختلف کلمه کُفر (اعم از اسم و فعل)، بر اساس تحول لغوی و صرفی و توسیع معنایی در نظام واژگانی قرآن کریم به کار رفته و به اشکال متفاوت در قالب دهها واژه اشتقاقی مورد استفاده قرار گرفته است.

#### ۴. واژه «کفر» و تضمین (نحوی) در قرآن

از ویژگی‌های برجسته قرآن کریم، تأثیرگذاری واژگان بر یکدیگر است که در ادبیات تحت عنوان تضمین (نحوی) از آن یاد می‌شود. این بحث در قرآن از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که در برخی از موارد، به ویژه در کلمات محوری مانند واژه کفر، این تأثیرگذاری شدت می‌یابد تا جایی که انگار یک کلمه با چیرگی و تسلط، مثل یک محیط انسانی بر روی دیگر واژه‌ها اثر ظاهری و معنایی می‌گذارد.

گاهی عرب‌ها معنی و حکم یک لفظ را به لفظ دیگر می‌دهند و این قاعده را تضمین می‌نامند؛ به عنوان مثال ابن هشام معتقد است که در آیه «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى» (صافات: ۸): آنها (شیاطین) نمی‌توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند. کلمه «لَا يَسْمَعُونَ» نیازی به حرف «إلى» ندارد، اما به سبب تضمین، از واژه «إصغاء» تبعیت کرده و حرف جر «إلى» را گرفته است؛ آنچنان که إصغاء همیشه با حرف جر «إلى» به کار می‌رود (ابن هشام، ۱۴۰۴: ۶۸۵).

خلیفه شوشتری می‌گوید: فصحای عرب به یک لفظ معنای لفظ دیگر را می‌دهند و از این جهت بین آنها مشابهت برقرار می‌شود و لفظ دوم، معنا و حکم لفظ اول را می‌گیرد. حال این دو لفظ ممکن است فعل باشند یا اسم یا حرف و یا مختلف. مثال قرآنی برای این مطلب چنین است: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ» (نور: ۶۳) آنانی که از فرمان خدا روی برمی‌گردانند و با آن مخالفت می‌کنند باید بترسند از این که به فتنه‌ای (بزرگ) گرفتار شوند. نکته مورد نظر مربوط به «يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» است که باید بدانیم این فعل متعدی بوده و نیازی به حرف جر ندارد، اما در اینجا معنی «يُعْرِضُونَ» را تضمین کرده و حرف جر آن را نیز پذیرفته است (خلیفه الشوشتری، ۱۳۸۱: ۳). مشابه این مطلب در فرهنگ‌های لغت نیز آمده است، چنانکه درباره شعر ابو ذؤیب هذلی گفته‌اند:

شَرِبْنَ بِمَاءِ الْبَحْرِ تَمَّ تَرَفَعَتْ

مَتَى لُجَجِ خُضِرْ هُنَّ نَيْجُ

(نوره الشملان، ۱۹۸۰: ۱۰۴)

بر اساس ابیات پیشین این سروده، شاعر بانویی به نام «أم عمرو» را خطاب قرار داده و دعا می‌کند که سرزمینش در آخر هر شب توسط ابرهایی تیره و پر آب سیراب شود؛ ابرهایی که از آب دریا نوشیده و سیراب شده‌اند و سپس از امواج متلاطم و پر صدا بالا رفته‌اند. ابن سیده و ابن منظور برآنند که «شَرِبْنَ» به معنی «رَوَيْنَ» است؛ یعنی سیراب شدن و چون «رَوَيْنَ» با حرف جر «باء» متعدی می‌شود؛ «شَرِبْنَ» نیز (به جهت تضمین و تبعیت) با حرف جر (باء) متعدی گشته تا همان معنی سیراب شدن را داشته باشد (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۵۲/۸ و ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۸۷/۸).

اگر این مطلب یک اصل باشد، می‌توانیم بگوییم که واژه «كَفَرِبَ» به عنوان محور اصلی انکار و مخالفت با خدای متعال و کتاب الهی و پیامبرانش بوده و کاربرد اصلی آن با حرف جر (باء) است و واژگانی از قبیل اَشْرَكَ، جَحَدَ، ظَلَمَ و كَذَّبَ هریک با تضمین معنای اصلی کفر و افزوده شدن حرف باء به آنها به فراخور معنایی که دارند، مفهوم انکار را شدت می‌بخشند. در این میان فعل «اَشْرَكَ» به مفهوم اعتقاد داشتن به هم‌تا برای خدای واحد در الوهیت، یا عبادت، یا تدبیر عالم و یا واجب‌الوجودی است (التهانوی، ۱۹۹۶: ۱۰۲۱/۱). از این مطلب و دیگر شروح لغوی برمی‌آید که شرک متعرض وحدانیت خدای متعال در موارد فوق است. اصل واژه در این باب نیازی به حرف جر باء ندارد؛ زیرا خودش متعدی است و گفته می‌شود: اَشْرَكَ فُلَانٌ فُلَانًا فِي الْبَيْعِ؛ یعنی فلان شخص، دیگری را در معامله شریک کرد که در اینجا بدون حرف جر به کار رفته است (الأزهری، ۱۴۲۱: ۱۳/۱۰)، اما به تبعیت از کفر از باطن معنا و ظاهر آن تبعیت نموده و حرف جر را پذیرفته است؛ لذا در مفهوم اَشْرَكَ بِاللَّهِ دو مفهوم وجود دارد: یکی انباز قرار دادن برای خدا و دیگری انکار او که حاکی از شدت و تقویت معنی انکار است.

در مفردات نیز آمده است: ظلم فرارگرفتن چیزی است در غیر از جایی که مخصوص به آن است یا به نقصان یا به زیادتى و فزونی یا به عدول وانحراف از زمان و مکان آن و ظلم سه قسم است: اول ظلم میان انسان و خدای متعال و بزرگترین آن کفر و شرک و نفاق است و از این‌رو خدای متعال فرموده: «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳)؛ دوم ظلم انسان به انسان و سوم ظلم انسان به خویشتن (الراغب الاصفهانی، ۱۳۷۴: ۵۳۰/۲). در کتاب العین نیز آمده است: ظلم یعنی اینکه شما حق فرد دیگری را بگیری

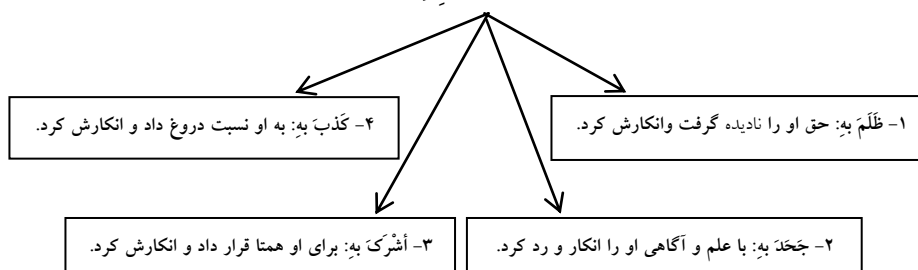


(الفراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۸/۱۶۳). در *الفروق فی اللغة* معنی ظلم، کم کردن حق است (العسکری، ۱۴۰۰: ۲۲۷). پیداست که ظلم در حق خدای متعال آن است که جایگاه خالقیت یا ربوبیت و وحدانیت او را نادیده بگیری و درحقیقت نقصان ایجاد کنی؛ پس در آنجا که می‌فرماید: «کانوا بآیاتنا یظلمون» (اعراف: ۹)؛ یعنی به آیات ما ستم می‌کردند (نمی‌پذیرفتند). اصل معنی چنین است که هم حق آیات الهی را نادیده گرفتند و هم آن را انکار کردند. این افزایش معنی و تأکید برای آن است که ظلم در اینجا از مفهوم کفر و حرف جر آن به شیوه تضمین تبعیت کرده است. آلوسی نیز در این باره می‌نویسد که اصل ظلم، قراردادن چیزی در غیر جای خود است. به علاوه، واژه «ظلم» ذاتاً متعدی است و به وسیله حرف «باء» متعدی نمی‌شود، مگر اینکه ظلم به تبعیت از کفر در یک مقوله قرار گرفته و مثل آن با حرف جر (باء) متعدی شده است. یا اینکه ما مجازاً آن را به معنی کفر محسوب کنیم (الآلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸/۵).

«جَحَدَ» در کلیت معنی انکار را دارد. در *کشاف اصطلاحات العلوم و الفنون* آمده است که اگر صاحب انکار دروغگو باشد، واژه «جحد» مناسب اوست و اگر دروغگو نباشد، واژه «نفی» برایش مناسب است (التهانوی، ۱۹۹۶: ۵۵۲/۱). صاحب *الفروق فی اللغة* دو نکته را در باره جحد بیان می‌کند: اول آن که جحد برای یک امر ظاهری به کار می‌رود. دوم آنکه جحد برای کسی به کار می‌رود که نسبت به چیزی علم دارد و آن را رد می‌کند. نکته مهم دیگری که در فرق بین جحد و کفر وجود دارد، آن است که واژه متضاد جحد اقرار است؛ لیکن واژه متضاد کفر، «ایمان» است (العسکری، ۱۴۰۰: ۳۷). حال اگر ما مفهوم کفر را از طریق (تضمین) مشابهت ظاهری و باطنی به این واژه انتقال دهیم، در این صورت «جَحَدَ بِ» با تأکید بیشتر از جهت علم به موضوع و انکار به کار می‌رود.

در خصوص «كَذَّبَ به» نیز باید گفت که مفهوم آن در باب تفعیل (تکذیب) به معنی نسبت دروغ دادن به کسی است. در صورتی که ما از طریق تضمین معنی انکار را به آن بیفزاییم معنی «كَذَّبَ به» این‌گونه می‌شود: به او نسبت دروغ داد و انکارش کرد. با این وصف، نمودار زیر تضمین و شبیه‌سازی معنی کفر را برای واژه‌های شرک و جحد و ظلم و تکذیب با لحاظ کردن معنی اصلی بهتر نشان می‌دهد:

نمودار ۴. کَفَرَ بِهِ (آن را انکار کرد)



حال می‌توان گفت که افعال «أشرك» و «جحد» و «ظلم» و «كذب» از جهت حکم و معنی از کفر تبعیت کرده‌اند؛ اما بحث اصلی در این است که این امر به تأثیر و تأثر واژگان از یکدیگر نیز مربوط می‌شود، به این صورت که ما اگر یک محیط انسانی را در نظر بگیریم، افراد آن محیط از خوی و خصلت غالب تأثیر پذیرفته و پیروی می‌کنند. به همین صورت می‌توان گفت که چون کفر واژه غالب و محوری در افعال منفی در قرآن کریم است؛ واژگانی که با این کلمه ارتباط می‌یابند از خواص و ویژگی‌های آن نیز تأثیر می‌پذیرند چنانکه در چهار فعل اخیر چنین می‌بینیم. والله أعلم.

## ۶. نتیجه

واژه کفر از دوره جاهلی تا نزول قرآن کریم دچار تحول صرفی و تغییر و توسعه معنایی شده است. این واژه در دوره جاهلی با محوریت مفهوم پوشش برای شب، دریا، رود، لباس و ... استفاده می‌شده است؛ اما در متن قرآن کریم و ادبیات دینی این معنی دیگر به چشم نمی‌خورد و معنی آن با محوریت انکار برای ناسپاسی و عدم اعتقاد به باری تعالی به کار می‌رود.

واژه کفر در زبان‌های سامی در کاربرد دینی، معنی بی‌ایمانی و ناشکری داشته و ممکن است به جهت ارتباطات زبانی در آن دوره، به متن قرآن کریم وارد شده باشد، هرچند سیاق و هم‌نشین‌های واژه کفر برای ایجاد مفهوم جدید از آن، نقش زیادی ایفا می‌کند.

فراوانی واژه کفر و مشتقات آن در متن قرآن بسیار بیشتر از دوره جاهلی است؛ ضمن اینکه این واژه می‌تواند به عنوان واژه کانونی برای واژه‌های سلبی، عمل نماید. واژه کفر به عنوان واژه غالب و محوری توانسته است تحت عنوان تضمین نحوی بر

روى واژه‌هاى مثل «أشرك»، «ظلم»، «جحد» و «كذب» تأثير بگذارند و علاوه بر افزودن حرف جر، مفهوم انكار را به آنها بيافزاييد يا معنى انكارشان را قوت ببخشند.

## منابع

قرآن كريم.

- ابن دريد، محمد بن الحسن، *جمهرة اللغة*، بيروت، دارالعلم للملادين، ١٩٨٨.
- ابن سيده، علي بن اسماعيل، *المخصص*، بيروت، دارالكتب العلمية، د.ت.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثالثة، ١٤١٤.
- ابن هشام، جمال الدين بن يوسف، *معني اللبيب*، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٤.
- الأزهري، محمد بن أحمد، *تكملة اللغة*، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢١.
- أسعد النادري، محمد، *فقه اللغة مناهله و مسائله*، بيروت، المكتبة العصرية، ٢٠٠٥.
- الإصفياني، ابوالفرج، *الأغانى*، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، د.ت.
- الآلوسى، سيد محمود، *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥.
- البستاني، فواد أفرام، *المنجد الأبيجدى*، ترجمة رضا مهيار، تهران، نشر اسلامى، چاپ دوم، ١٣٧٥.
- بشر بن أبي خازم، *الديوان*، شرح صلاح الدين الهوارى، دار و مكتبة الهلال، ١٩٩٧.
- التهانوي، محمدعلي بن علي، *كتشاف اصطلاحات الفنون والعلوم*، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، ١٩٩٦.
- جفرى، آرتور، *واژه‌هاى دخيل در قرآن مجيد*، ترجمة فريدون بدرهاى، تهران، توس، ١٣٧٢.
- خليفه الشوشترى، محمدابراهيم، «*ظاهرة التضمن*»، *العلوم الانسانيه*، العدد التاسع، السنة السابعة، تهران، جامعة تربيت مدرس، ١-١٧، ١٤٢٣.
- الراغب الاصفهاني، حسين، *مفردات الفاظ القرآن*، بيروت، دارالقلم، ١٤١٢.
- صفوى، كورش، *درآمدى بر معنى شناسى*، تهران، سوره مهر، چاپ دوم، ١٣٨٣.
- طباطبايى، محمدحسين، *تفسير الميزان*، قم، جامعه مدرسین حوزه علميه، ١٤١٧.
- طبرسى، فضل بن حسن، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، مترجم على صحت و ديگران، تهران، فراهانى، ١٣٦٠.
- الطريحي، فخرالدين، *مجمع البحرين*، تهران، مرتضوى، الطبعة الثالثة، ١٣٧٥ ش.
- عامر بن طفيل، *الديوان*، الشرح و التحقيق عمر فاروق الطباع، بيروت، دارالقلم، ١٤١٤.
- عمران، حمدى بخيت، *درآمدى بر معناشناسى عربى*، ترجمة على طاهرى و ناصر قره‌خانى، همدان، دانشگاه آزاد اسلامى همدان، ١٣٩١.
- عدى بن زيد العبادى، *الديوان*، التحقيق و الجمع محمد جبار المعبيد، بغداد، شركة دار الجمهورية للنشر و الطبع، ١٣٨٥ ق.

- العسكري، ابوهلال، حسن بن عبدالله، *الفروق في اللغة*، بيروت، دارالآفاق الجديدة، ۱۴۰۰.
- الفراهيدي، خليل بن احمد، *كتاب العين*، قم، هجرت، الطبعة الثانية، ۱۴۰۰.
- گیررتس، دیرک، *نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، علمی، ۱۳۹۳.
- المتقّب العبدی، الادیان، شرح حسن کامل الصیرفی، مصر، جامعة الدول العربية معهد المخطوطات العربية، ۱۳۹۱.
- مشکور، محمدجواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.
- النابعة الذیابنی، الادیان، شرح علی بو ملحم، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۴۲۲.
- نغزگوی کهن، مهرداد، *فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی تاریخی*، تهران، ۱۳۹۳.
- نورة الشمالان، أبوذؤیب المنادی حیاته و شعره، الرياض، جامعة الرياض، ۱۹۸۰.
- هیئة أبوظبي للسياحة والثقافة، *الموسوعة الشعرية* (نرم افزار)، أبوظبي، ۲۰۰۱.